



اکبر اصغری تبریزی

پشته اندیشه

آیا ولتر یک فیلسوف بود؟ جواب پلوالری به این سؤال منفی است * بدیهی است که وی در برابر اسپینوزا، دکارت و حتی لایبنیز نمی‌تواند مدعی این عنوان باشد. اما نخست باید دید فیلسوف بودن یعنی چه؟ این واژه در قرن هجدهم مفهومی داشت جز آنچه امروزه از آن استنباط می‌کنیم. در آن زمان یک نفر فیلسوف الزاماً بانی یک نظام تفکری خاص و یا به قول کانت و بعد هگل «تکنیسین اندیشه صرف» نبود: هر کس می‌توانست فیلسوف باشد، بی‌آنکه از علوم ماوراءالطبیعه (متافیزیک) چیزی بداند و تنها شرط لازم برای کسب این عنوان، داشتن بصیرت کافی جهت غور در اعماق قلب و روح آدمی بود. به اعتقاد لسینگ ارج و مقدار هر فیلسوف خیلی بیش از آنچه مربوط به «حقیقتی باشد که وی بدان رسیده و یا گمان می‌کند اصلاً مالک آن است»، وابستگی تام با «کوشش صمیمانه‌ای دارد که او در راه وصال به آن می‌نماید». باز از قول همین فیلسوف می‌خوانیم: «اگر خداوند تمام حقیقت را در دست راست و میل و کشش دائمی بسوی حقیقت را در دست چپ خود می‌نهاد و آنگاه خطاب به من می‌گفت: انتخاب کن! من با کمال فروتنی دست چپ‌اورا انتخاب می‌کردم...»^(۱)

این تعریف در مورد ولتر نیز صدق می‌کند. او از آن دسته اشخاصی بود که ترجیح می‌دهند مسایل را طرح کنند تا اینکه برای هر مسأله‌ای جوابی از پیش آماده داشته باشند. چنانکه ژید نیز در این باره تأکید دارد بر اینکه آنچه واقعاً برای یک نویسنده اهمیت دارد این است که قبل از بدست گرفتن قلم، این مسأله را برای خویشتن روشن کرده باشد که به کدام یک از دو گروه زیر تعلق دارد؟ مطرح کنندگان سئوالات؟ و یا ارائه دهندگان پاسخها و راه حلها؟

عطش ولتر برای نیل به حقیقت هر چند سیراب‌نشده بود، ولی ذهن پویا و پیوسته در حال تکاپوی او چه بسا موجب می‌گشت که، خواه از روی هوس و خواه از جهت حفظ منافع خود، آن را به بوته فراموشی بسپارد.

ولتر ذاتاً از یک روحیه انتقادی قوی برخوردار بود: او از آن قماش آدمهایی بود که همه چیز را مورد سؤال و

* او در این باره می‌نویسد: «فلاسفه [معاصر] به هیج روی حاضر نخواهند شد که او [ولتر] را یک فیلسوف بنامند، چه آنها از دادن این عنوان به او امتناع می‌ورزند، عنوانی که وی در سراسر طول حیاتش از آن برخوردار بود... نه او فیلسوف نیست. او مردی است که با دست یازیدن به تمام انواع ادبی خواسته است استعداد و توانایی خود را بیازماید.» (Paul Valery, Variete Bibl. de la Pléiade)

چون و چرا قرار می‌دهند و با قابل احترام نشمردن همه چیز موجبات رشد و پیشرفت اندیشه بشری را فراهم می‌سازند. او مرد کامل و تمام عیار زمان خود بود و از برکت فکر باز و دقیق و موشکافش، خویشتن را از قید هر نوع حب و بغض و تعصب و پیشداوری آزاد می‌دانست. اما در عین حال پارهای افکار ثابت و غیر قابل تغییر، خاطر او را همواره بخود مشغول می‌داشت: میل مفرط به خوشبختی و رفاه مادی و بالاتر از آن، اراده استوار و توأم با تلاش، جهت نیل به این رفاه و خوشبختی، نفرت و بیزاری از کیش مسیحیت و حتی از کلیسا و تمام دستگاه آن، پرستش عقل و خرد، عشق به آزادی، لیکن به آن نوع آزادی که برای طبقه‌های خاص و از سوی همان طبقه پیشنهاد شده بود و البته توده مردم را مطلقاً جایی در میان این طبقه نبود.

برای آنکه از جوانی ولتر تصویری درست داشته باشیم، کافی است چند نوجوان دیوانه حال امروزی را، مثل «ژان ادرن هالیه» قبل از مشهور شدنش به سارتر، از نزدیک نظاره کنیم.

ولتر - همانگونه که کوکتو درباره او اظهار نظر خواهد نمود - هیچگاه در زندگانش حد و حدودی برای گزاره کاریهای خود قائل نبود. او بلد بود چگونه بمحض دیدن محبتی، خود را غیر قابل تحمل و به اصطلاح عامیانه لوس کند: چه آن زمان که بعنوان دانشجو در دانشگاه «کان» پذیرفته شده است، که با کارهای خلاف عفت خویش فضاحتی در آنجا بیار می‌آورد، چه آن هنگام که دبیر سفیر فرانسه در لاهه، می‌باشد، که فرصت آن را پیدا می‌کند تا دل در گرو عشق دختر کی نهد و در این هوس کود کانه تا آنجا سماجت ورزد که همین منجر به قطع رابطه‌اش با آقای سفیر گردد و عاقبت چه آنگاه که در پاریس ولسی نعمت خود، نایب‌السلطنه را بوضع بسیار توهین آمیزی هجو می‌کند.

هنوز به سن بیست و سه سالگی پانگذاشته است که مزه زندان «باستیل» را می‌چشد. شش سال بعد، موقعی که دارد کم کم مشهور می‌شود و از جانب ملکه مستمری خوبی برایش برقرار شده است، ناگهان ماجرای ناگواری برای او

اتفاق می‌افتد که کتک جانانهای از یک درگیری نصیبش می‌گردد. خلاصه به گفته آقای پیر گاستوت (Pierre Gaxotte)، «ولتر با اینکه هیچ تاب کتک نداشت و خیلی هم به اصطلاح نازک نارنجی بود، ولی عمداً خود را با مسایلی که جز کتک حاصلی برایش بسیار نمی‌آورد، درگیر می‌ساخت.» (۲)

و اما راجع به فلسفه ولتر، باید گفت که او آن را نمچندان از لابلای کتب که از درون زندگانی پرجنب و جوش خود در میان جامعه‌ای در حال انقراض و از هم پاشیدگی، بیرون کشیده است. با وجود مشکلات و گرفتاریهای عجیب و غریب زندگانی پرماجرایی خود، هرگز در ایمان محکمش به پیشرفت اندیشه‌ها و طرز زندگی ملل و در امید روشن و قطعی خود به فرارسیدن دنیایی بهتر، کوچکترین خلل و تزلزلی راه نداد. حتی اندیشه‌های ریشه در سرمایه معنوی مشترک نسلش دارد: او جان لاک (John Locke) صاحب «رساله‌ای پیرامون فهم و شعور بشری» و نیز پیربیل (Pierre Bayle) مؤلف «فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی» و بطور کلی تمام آنهایی را که می‌رفتند تا در توسعه و پیشرفت اصل تسنوبرافکار (Aufklärung) بنحوی مؤثر افتند، به دکارت ترجیح می‌داد.

از آنجا که ولتر به ترویج و اشاعه اندیشه‌ها خیلی بیش از تفسیر آنها ذوق و علاقه داشت، در جلب و شکار آنها، که در آن روزگاران توسط انواع و اقسام اوراق و رقعات دست به دست می‌گشت، سرعت و مهارتی حیرت‌انگیز از خود نشان می‌داد.

به محض آزاد شدن از زندان باستیل به انگلستان رفت و در آنجا (بین سالهای ۱۷۲۶ - ۱۷۲۸) ملت ایده‌آل

مکانات ولتر، بخش عمده‌ای از آثار ادبی او حساب می‌آید. بالاخص ناممغانی که او با خانم مارکیز و دفان (la marquise du Deffand) مبادله کرده است، بحق عنوان «کلاسیک» یافته است تنها در مدت هفده سال از سالهای پایانی حیاتش در واپسین عزلتگاه خود فرنه (Ferney) ولتر شش هزار فقره نامه می‌نویسد. انتشار این ناممعا بعنوان آخرین آثار چاپ نشده ولتر، به کوشش آقای تسودور بستمرن (Theodore Bester mann)، نامبرده اخیر را به شهرت خواهد رساند، تاکنون ۱۰۲ جلد از این مجموعه منتشر شده است.

معنا و با استتار مفهومی دیگر در بطن آن و آنجا ارتباط دقیقی است میان دو اندیشه نو و غیر معمول، گاه استعارهای است عجیب و نوظهور و گاه جستجوی آنی است در وجود یک شخص یا در درون یک شیء، آنی که در نگاه اول به چشم نمی‌آید، عاقبت گاه هنری است که عبارت می‌شود خواه از وصل دو چیز متباعد، خواه از فصل دو چیز بظاهر متصل، خواه از ایجاد تضاد و اختلاف بین آندو، و گاه فنی است که عبارت می‌گردد از نگفتن مکونات ذهن مگر بخشی از آن و گذاشتن حدس بخش دیگر به فراست تیزهوشان...»

او در فن اخیر یدی طولاً دارد و چنانکه گفتیم یکه تاز میدان است. لیکن در واپسین سالهای حیاتش جرأت آن را پیدا می‌کند که پرده تصنع از کلامش برگیرد و آن را با ذوق طبیعی و بی‌پیرایگی مردی که دیگر نیازی به نقاب ندارد بر نوک خامه‌جاری سازد.

اولین «انبار باروت»^{*} ولتر، نامه‌های فلسفی (۱۷۳۴) او است که در حقیقت بیشتر یک نوشته تجربی (essai) است تا یک رساله فلسفی. ستایش پرشوری که نویسنده طی بیست و چهار فقره نامه از شیوه زندگی در بریتانیا می‌کند در واقع بهانه‌ای بیش نیست: این نامه‌ها بصورت ماشین جنگی مخوفی در برابر نظام مشروطه مستبد و مذهب کاتولیکی ملهم از واتیکان قدع‌م می‌کنند. ولتر مسیحیت بدوی و روستایی کوایکر^۱ های خوب و شریف را

^{*} معادلی که مترجم برای واژه فرانسوی *brulot* در این مقام مناسب یافته است.

^۱ *quakers* = اعضای گروهی مذهبی وابسته به مسلک پروتستان، معروف به انجمن دوستان (*Societe des Amis*) که در قرن هفدهم تشکیل گردید. واژه *quaker* لقب متلک گونه‌ای است که به اعضای این فرقه مذهبی اطلاق شده است: چه آنها از سوی پیشوایشان به لزرزیدن (*To quake* مصدر انگلیسی) در برابر خدا ترغیب می‌شوند. و اما پیشوای فرقه مزبور کناشی بود به نام جورج فاکس (*George Fox*) که به سال ۱۶۴۷ رسماً به تشکیل آن اقدام نمود. کوایکرها اعتبار مذهبی خود را تنها بر پایه کلام مخفی روح القدس قرار داده، مقام کشیشی را در سطحی فراگیر و جهانی بطوری که حتی زنان را نیز شامل گردد گسترش می‌دهند. نزد آنها از اصول مذهب خبری نیست و عبادت نیز اختیاری است. آئین کوایکر (*quakerisme*) نخست در اسکاتلند رواج یافت و سپس از آنجا به آمریکای شمالی تسری پیدا کرد و در ایالت پنسیلوانیا بالاخص با

خودش را یافت: برای نخستین بار پای در سرزمینی نهاده بود که در آن ارزش افراد نه بر اساس اصل و نسب تعیین می‌گشت و نه بر مقیاس ادعاهای آنان چه به قول خودش «در فرانسه هر کسی که دلش بخواهد می‌تواند مارکی یا مارکیز شود» بلکه بر حسب اعمالی بود که از آنان سر می‌زد: مثلاً بر حسب لیاقت آنها در سالم رساندن یک کشتی باری به بندر گاه، در تأسیس یک کارخانه و یا در اداره یک مستعمره. غرور بجا و برآزنده این بازرگانان جسور که نه‌چندان بی‌پایه و بنیان از برابری با شهروندان روم باستان دم می‌زدند، سخت خوشآیند ولتر بود. اقامتگاه بازرگان ساده‌ای چون فالکنر (*Falkener*) می‌توانست با کاخ مجلل روبنس (*Rubens*) از هر جهت برابری کند. شاهزاده با تمام قدرتی که در انجام کارهای نیک و عام‌المنفعه داشت، دستهایش برای ارتکاب اعمال بسد بسته بود، و این ملت بود که دستهای او را در مورد اخیر همواره بسته می‌داشت. در واقع ملت انگلیس با مقاومت در برابر خواسته‌های نامشروع سلطان خود توفیق آن را یافته بود که قدرت او را تعدیل نماید. و این برای ولتر نمونه‌ای بود بس والا که جاداشت لااقل در پاریس سرمشق ملت فرانسه قرار گیرد. در اواخر سال ۱۷۲۸ که ولتر به فرانسه باز می‌گردد، بنای مهره بازی با اندیشه‌های نو را می‌نهد: این اندیشه‌ها را در قالب نمایشنامه‌ها، اشعار و رسالات می‌ریزد، بی‌آنکه ظاهراً در برابر آنها موضع شخصی اختیار کند. ولتر اصولاً از دست زدن به هر نوع پژوهش علمی و استاد ما بانه سخت آگراه دارد و متقاعد کردن فضلرا را عملی عبث و بیهوده می‌داند. قصد او از نوشتن، تنها یک چیز است و بس: مورد توجه و قبول خواص قرار گرفتن، خواصی که بیش از بیست الی سی هزار نفر نیستند، ولی با این حال نبض افکار عمومی را در دست دارند. او تنها یک هنر دارد که در آن یکه‌تاز میدان است: ظرافت و نکته‌سنجی. تازه در اینجا هم هیچگاه هنر خود را علناً به رخ نمی‌کشد، بلکه آن را به آرامی می‌قبولاند، چنانکه خود در این باره گوید:

«آنچه که مردم از آن به ظرافت و نکته‌سنجی تعبیر می‌کنند، گاه یک مقایسه تازه است و گاه یک کنایه ظریف، اینجا استفاده خاصی است از کلماتی با ارائه آن در یک

در برابر مذهب اخیر قرار می‌دهد، همان سان که پراگماتیسم* خاص فلاسفه انگلیسی را - که عاری از هر نوع شم متافیزیکی (مربوط به علوم ماوراء الطبیعه) بوده و خود را صاحب هیچ مکتب و یا بانی هیچ نظام فکری خاصی نمی‌دانند ولی فقط به دقت و غور مداوم و خستگی‌ناپذیر در پدیده‌ها پرداخته و از این دقت و غور خود میوه‌هایی بس سودمند و مفید به حال بشریت برمی‌گیرند - در مقابل منطق آمرانه دکارت علم می‌کند: از این گروهند فلاسفای چون بیکن (Bacon)، لاک (Locke) نیوتن و هم از برکت پیروی از اندیشه و روش اینان بود که انگلیسیها توانستند بیماری خانمانسوز آبله را مهار کنند، در حالی که ما (فرانسوی‌ها) به دلایل مسخره متافیزیکی از مصرف واکسن جنر (Jenner) لجاجت خودداری می‌کنیم.

لاک، مدعی آن نیست که دنیا را خراب کند و آنرا از نو بسازد، بلکه او درست مثل آن آناتومیست (عالم تشریح) که جزء جزء بدن انسان را می‌شناسد و یا بمانند آن مربی که کودک را از بدو تولد به دست می‌گیرد و پا به پا تمام مراحل رشد و نمو فکری و جسمی او را مورد مراقبت دقیق قرار می‌دهد عمل می‌کند.

ولتر در بیست و پنجمین نامه خود که آخرین و همچنین طولانی‌ترین نامه وی از این مجموعه است، در برابر پاسکال به جانبداری از بشریت برمی‌خیزد، بشریتی که از جانب این مردم گریز عالیقدر (پاسکال) مورد اتهام قرار گرفته است:

«او [پاسکال] تمام هم خود را مصروف آن می‌دارد که همه آدمیان را شرور و بدبخت برای ماتوصیف نماید... من

توفیقی بسیار روبرو شد (۱۶۸۱). کوایکرها به‌زعم آنکه در انگلیس از سوی «استوارتها» و در آمریکا از جانب «پورتین‌ها» مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند ولی به لطف خصال نیکوی خویش توجه جهانیان را بسوی خود جلب نمودند. اما چون صلح جوئی عقیدتی آنها مانع از شرکتشان در جنگ بر علیه انگلستان گردید، لذا در قرن نوزدهم گوشه عزلت گزیدند. با این حال آنان فعالانه بر ضد بردماری قیام کردند و اقدام آنها بویژه در مورد کمک به آسیب دیدگان در طی دو جنگ اخیر جهانی از هر جهت ستودنی است. در سال ۱۹۴۷، کمیته‌های انگلیسی و آمریکایی آنها به دریافت جایزه صلح نوبل مفتخر شدند.

به جرأت بر این نکته تأکید می‌کنم که ما آنقدرها هم که او ادعا می‌کند نه شروریم و نه بدبخت.

هیأت حاکمه فرانسه در قبال نامه‌های فلسفی، روی خوشی نشان نمی‌دهد: کتاب، از سوی دادگاه محکوم، ناشر آن دستگیر و برای نویسنده آن حکم تعقیب صادر می‌شود. چیزی که خود ولتر را بیش از هر کس دیگر دچار حیرت می‌سازد: «واقعاً حالا وقتی می‌بینیم بخاطر یک مشت نامه صاحب مرده این همه سروصدا راه انداخته‌اند، بسی پشیمانم از اینکه چرا بیشتر ننوشتم. برو پاسکال، برو و مرا به حال خود بگذار و مجبورم نکن که پرده از کارت بگیرم. مگر این تو نیستی که یک فصل تمام از کتاب خود را به مسأله غیبگوئیها اختصاص داده‌ای، در حالی که اثری از عقل و درایت در آن نمی‌بینم؟ باش، باش تا به تو بگویم...»

سرانجام ولتر به خانه خانمی پناه می‌برد، در حالی که از آنچه براو گذشته است در دل احساس رضایت و شادمانی می‌کند، چرا که حالا همه از او حرف می‌زنند و مهم هم همین است.

از این تاریخ است که ما ولتر را سوار بر مرکب مراد می‌یابیم: گاه او را در کسوت نمایشنامه نویسان، گاه در حلقه شاعران، گاه در طریق نویسندگان مقالات و نامه‌های هجوآمیز و خلاصه در هیأت صاحب یک اندیشه باز و فراخ و همه‌گیر می‌بینیم. علاقه او به سیاست و ادبیات به یک میزان و علاقهای عاشقانه است، چه از نظر وی این دو در حقیقت یک چیز است، همان چیزی که او «فلسفه» اش می‌نامد، و اما نسبت به علوم نیز صمیمانه عشق می‌ورزد، در

* Pragmatisme (دکترین فلسفی W. James = روش تجربی که موفقیت عملی را تنها معیار حقیقت می‌شناسد) «فرهنگ لاوس» چاپ انگلیسی کتاب در سال ۱۷۷۳ انتشار یافته بود، چاپ فرانسوی آن (به کوشش ژرژ Jore، ناشر) به موجب حکمی صادره از سوی دادگاه توقیف و به آتش کشیده شد. اما ولتر توانست از مهر که در رفته و به سیره (Clrey) فرار کند که در آنجا مادام دو شاتله برای مدتی نزدیک به پانزده سال از او در منزل خویش پذیرایی می‌کند (۱۷۴۰-۱۷۳۴).

©Brutus (۱۷۳۰) و Zaire (۱۷۳۱) و La mort de Cesar (۱۷۳۵)

پدر دایرةالمعارف خواند)، در عین حال که وی را بعنوان یک نمایشنامه‌نویس گرانقدر و نخستین شاعر زمان می‌شناخت، فیلسوفی متحجر (در اصطلاح امروزی) قلمدادش می‌نمود.

آیا ولتر، همانگونه که دیدرو در باره‌اش اظهار نظر می‌کند، واقعاً یک فیلسوف متحجر بود؟ ویا، همان سان که دشمنانش کراراً می‌گویند عیاشی بود صاحب ذوق و پراستعداد و در عین حال خداوند اندیشه‌های کم عمق و عیبجوی واستهزاگر؟

آیا او شخصاً صاحب فکر و نظریه‌ای بود یا نه؟ \diamond حقیقت

* (Les) Elements de la philosophie de Newton

◉ (Le) Memoire Sur la nature du feu

◉ فرنه معروف به **Ferney - Voltaire** واقع در سرحدات فرانسه - سوئیس، مجاور ژنو، شهرت خود را مدیون ولتر است که او در آنجا به لقب «ریش سفید فرنه» معروفیت عام دارد، چه ولتر مدت بیست سال آخر حیاتش را در آنجا گذرانده است (۱۷۷۸-۱۷۵۸). «فرهنگ لاروس»

◉ بهران معنوی در اروپا (**Lacrise de laconscience europeenne**) و اندیشه اروپایی در قرن هجدهم از نوشته‌های پل ازار (**Paul Hazard**) - فلسفه انقلاب فرانسه، تألیف آقای برنار گروتویزن (**Barnard Groethuysen**) استاد رنه پومو (**R. Pomeau**) از اساتید بنام و قدیمی سوربن است و یک متخصص بلامناع ادبیات قرن هجدهم فرانسه می‌باشد. وی دارای تحقیقات و تألیفات بیشماری در باره فلاسفه قرن اخیر است که از آن جمله‌اند بویژه، مذهب ولتر (**La Religion de Voltaire** - ۱۹۵۶، چاپ دوم ۱۹۶۹)، - سیاست ولتر (**Politique de Voltaire** ۱۹۶۳) و اروپای روشنائیها (**L'Europe der Lumieres** ۱۹۶۶).

یادآوری این مطلب در اینجا برای نگارنده مایه افتخار و غرور بسیار است که بین سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۳ (۶۸-۱۹۶۴ م) نزد استاد پومو تلمذ و زیر نظر ایشان رساله دکتری خود را نگاشته و از آن دفاع نموده است. ضمناً ایشان هم اکنون علاوه بر ادامه وظایف آموزشی و پژوهشی خود در دانشگاه پاریس (سوربن)، انستیتوی ادبیات فرانسه قرون ۱۷ و ۱۸ مدیریت یک مجله بسیار معتبر ادبی فرانسه به نام **Revue d' Histoire Litteraire de la France** را نیز برعهده دارد.

\diamond ولتر بعنوان مروج فکر و اندیشه مهارت و استعداد بیشتری از خود نشان می‌دهد تا بعنوان متفکر، او در نگارش نامه‌های هجایی، تذکریهای «حسب الحال»، مقاله‌های تهیه شده با عجله و شتاب، پدی طولاً دارد. بعلاوه، او آخرین حد قدرت خود را در تألیف یک اثر تبلیغاتی (ترویجی)، مثل فرهنگ فلسفی جیبی (**Dictionnaire Philosophique Portatif** ۱۷۶۴) به نمایش می‌گذارد. وی در

همان قصر «سیره»، پناهگاهش، دست به تلخیص «عناصر فلسفه نیوتن» می‌زند. ونیز «گزارشی درباره ماهیت آتش» را نگاشته و تقدیم فرهنگستان علوم فرانسه می‌دارد و در عین حال از بهبود بخشیدن به وضع مالی و افزایش سرمایه مادی خود غافل نمی‌ماند (همین عقل معاش، ولتر را قادر می‌سازد که نسبت به بازسازی و ترمیم و تجدید اثاث قصر «سیره» اقدام نماید).

کوتاه سخن، سیره تبعید گاهی است دلکش و فرحزا و از این جهت حق تقدم دارد بر فرنه \odot ، شهری که در آن ولتر از همان اوان شروع به ارشاد و رهبری فکری مردم سراسر اروپا نموده و خود را عملاً بصورت یک سوداگر طووف «روشنائیها» بر جهانیان تحمیل کرده بود.

فلسفه قرن هجدهم فرانسه باعث کارهای تحقیقی بیشماری در جهان گشته است: بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا پراز متخصص قرن هجدهم فرانسه در رشته ادبیات و علوم انسانی (**dix-huitieme**) می‌باشد. در خود فرانسه، پژوهشهای اساتیدی چون پل ازار، برنار گروتویزن و رنه پومو \odot از اعتبار جهانی برخوردار است. حال ببینیم ولتر در میان فلاسفه بزرگ این قرن، مانند: منتسکیو، دیدرو، دالامبر، هلوئیوس، هلبک و ژان ژاک روسو، چه نقشی دارد؟

مدتی همه او را بعنوان «سردسته فلاسفه» قلمداد می‌کردند، چرا که وی در راه همان آرمان و در صفا اول جبهه، همراه با سایرین مبارزه می‌کرد و شهرت و افتخارش از سال ۱۷۴۰ تضمین و جهانگیر گشت. ۱۷۴۰ سالی است که ولتر به اولین ملاقات خود با فردریک دوم در برلن نایل می‌شود، کپه‌ها و تقلیدهایی بیشمار از آثارش در سراسر اروپا منتشر می‌گردد، در سال ۱۷۴۵ مخترع به دریافت عنوان تاریخ نویس مخصوص پادشاه می‌شود، سال بعد به عضویت فرهنگستان فرانسه انتخاب می‌گردد.

اما حقیقت این است که ولتر در تدوین و تألیف اثر بزرگ هم‌زمان فیلسوفش، یعنی دایرةالمعارف (**l'Encyclopedie**) سهمی اندک و ناچیز دارد: اولاً او همکاری خود را با این فرهنگ معروف خیلی دیر (۱۷۵۶) شروع کرد و در ثانی «دیدرو» (که بحق باید او را

پیرامون آن (حقیقت) سخن آخر را بگوید، چون قدرت اندازه گیری آن را در اختیار داشت. اینجاست که می بینیم ولتر نه تنها متعجب نبود، بلکه نسبت به زمان خود بسیار هم پیشرو و متجدد بود. چنانکه خود او در این باره اظهار می دارد:

«تنها آنچه مورد تأیید چشمهای ما و ریاضیات است، شایسته کسب عنوان بزرگ حقیقت می باشد و اگر جز این باشد، من شخصاً ناگزیرم به سادگی بگویم: نمی دانم.»^(۵) و اما انسان برای ولتر چیزی جز یک قطره، در میان اقیانوسی بیکران (میکرومگاس)^{*} نیست، قطره ای که همواره غرق در تحیر و سرگردانی است. لیکن مثالی اندرز گونه در این حال به داد او رسیده و الهامش می بخشد: «در عین جهل و نادانی عمیق خود، تا آنجا که در قدرت داریم بکوشیم!»^(۶) بدین ترتیب هر گونه «تفلسف» عبث و بیهوده می نماید.

و اما اگر از ولتر سؤال شود روح چیست؟ جواب این است که ذهن ما در این مسأله هرگز بجایی نخواهد رسید؛ دانشمندی راستین چون نیوتن (والبته خود ولتر) از این کار (تفلسف) جداً احتراز می جستند، زیرا آنچه واقعاً برای آنان اهمیت داشت، نه علوم ماوراءالطبیعه و عالم لاهوتی، بلکه علم الاخلاق و عالم ناسوتی بود.^(۷)

فلسفه ولتر، نیز در حقیقت همین است که بدانند نوع بشر چه خطمشی را در زندگی مجاز است داشته باشد و تمام جاه طلبی او بعنوان فیلسوف به این امر محدود می گردد که رفتار و کردار انسانها را در روی زمین با خطمشی مزبور منطبق و هماهنگ سازد. و هم این است تمام بعد و جهت آرمان و مبارزه سیاسی ولتر: اثر گذاشتن

این است که ولتر یک «فضولباشی» (Toucheur - a - tout) با نبوغ بود و تمام نظامهای فکری- فلسفی را از نزدیک مورد مطالعه قرار داده و یا آنها را حدس زده بود، ولی هیچ یک از آنها نتوانسته بود او را متقاعد سازد.

ساختمان فکری وی اساساً بر شک و بدبینی استوار بود و در این خصوص حتی گوی سبقت از منتسکیو هم می ربود (چه صاحب روح القوانین فکر می کرد قوانینی وجود دارد که گرچه بر حسب نظامهای اجتماعی مختلف از هم متمایز است ولی با طبیعت انسانی سازگاری تام دارد). اما ولتر، برعکس منتسکیو، معتقد بود که قوانین، زائیده موقعیتها هستند. به عقیده او همیشه «بعداً (پس از خرابی بصره) به فکر وضع آن (قوانین) می افتادماند، همانطور که معمولاً پس از پیدا شدن سوراخ در کشتی در صدد قیراندود کردن آن بر می آیند.»^(۳)

ولتر، اغلب تغییر عقیده می داد، و از این بابت هیچگاه اظهار تأسف نمی کرد. او درباره حقیقت، سخن بسیار می گفت، اما در خزان حیاتش، نسبت به وجود خارجی آن ابراز تردید می نمود: «حقیقت؟ من بسیار خوشحال می شوم اگر سالکی عاشق حقیقت روزی بتواند شاهد مقصود خویش را در آغوش گیرد. و اما من همه عمر در پی آن گشتم بی آنکه هرگز به وصال بیمثالش نایل گردم. تنها چیزی که در این کندوکاوم به بوی حقیقت توانستم ببینم لمعای بود که از دور در برابر دیدگان مشتاقم سوسو می زد و همه آن را به جای حقیقت می گرفتند.»^(۴) به اعتقاد ولتر این تنها علوم دقیقه بود که می توانست

طول ۶۱۴ مقاله متشکله اثر مزبور، با پریدن از نقد ادبی به فلسفه و از مذهب به سیاست، تمام رویدادهای روز را از نظر می گذراند. باید انصاف داد که او هرگز خسته کننده نیست و حتی سعی دارد همیشه خود را شاد و شنگول نشان دهد و خود در این باره به طنز می گوید: «به من گفته اند که این برای حفظ الصحه خوبست». دلیل موفقیت اثر یادشده را هم شاید در همین امر باید جستجو کرد، چه ناگفته پیداست نویسندگانی که در عین سرگرم کردن، سطح فکر را نیز ارتقاء می بخشند، محبوب و دلخواه همه است. اما بسرای یک چنین نویسندگانی همیشه این خطر وجود دارد که با ترشروی و ویژه گاران (متخصصان) مواجه گردد، چیزی که تقریباً طبیعی است.

* Micromegas، قصه فلسفی ولتر (۱۷۵۲).

این سخن ولتر در ذهن نگارنده طنینی شگفت دارد، چه او را یادآور آیهای شریفه از قرآن می شود: آنجا که خدای تعالی خطاب به پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: «و یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربي...» آیه ۸۵ از سوره اسراء (بنی اسرائیل).

ولتر در نامه ای به فردریک دوم می نویسد: «من همیشه سعی می کنم تا حتی الامکان موضوعات مربوط به علوم ماوراءالطبیعه را به نحوی به علم اخلاق مرتبط سازم.»

داشته‌اند. ولتر در نام‌های هجوآمیز به اورانی (Epitrea)، (Uranie) افشاگر چیزی بود که ما از آن در اصطلاح امروز به «مجرمیت‌پذیری» مذهبی تعبیر توانیم کرد:

«من با کمال حسن‌نیت می‌خواهم این خدا را دوست داشته باشم، چه تصویری از یک پدر مهربان را در او می‌جویم، اما تصویری از یک ستمکار خود کامه را که بحق منفور همگان است، در برابر دیدگان حیرت‌زده من قرار می‌دهند. گویی او آدمیان را به نقش خود آفرید تا بهتر بتواند آنها را در انظار پست و خوار نماید، گویی او قلبهایی فسادپذیر و متمایل به گناه به ما داد تا حق کیفر و مجازات ما را برای خود محفوظ بدارد.

... او تازه یک بشر را به نقش خویش آفریده بود که گویی ناگهان آثارندامت و پشیمانی از دیدن مخلوق خود در وی ظاهر گشت، تو گویی کارگر نمی‌بایست نقائص و معایب کارش را در حین انجام آن حس کند!...»

خلاصه اینکه ولتر مثل دیگر فلاسفه هم‌عصر خود پیوسته خویشش را با بدی و شرارت مواجه می‌بیند. اما او به همین قناعت نمی‌کند و می‌خواهد در برابر آن عکس‌العمل نشان دهد: بیداد گریها را افشانموده و تعصبات و پیشداوریها را محو و نابود سازد. آنگاه، تا یک اندازه خوشبین می‌شود: نقض ازلی بشر نبایستی او را از مبارزه در جهت بهبود سر نوشت خویش باز دارد. البته این درست است که دنیای ما چیزی جز ظرفه معجون درهم و آشفتگی از بیهود گیها و فجایع نیست، ولی باید به از بین بردن آنها کمر همت بست. بی‌شک آنها یک روزه از بین رفتنی نیستند و چه بسا که برخی از آنها حتی تا زمان پس از پیروزی «روشنائیا» همچنان برجای خواهند ماند. با این حال نباید مایوس بود، چه تلاش عقل و خرد هیچگاه بی‌ثمر

بر روند تاریخ بشریت با کمک کردن به او در برداشتن زنجیرهای وابستگی و اسارت از دست و پایش، در مبارزه وی بر علیه خرافات و پیشداوریها و با تنویر افکار «از این سر تا آن سر اروپا» او در این مبارزه خود با حریف غول‌آسایی مواجه می‌گردد که توده سهمگین و سنگینش چون کوهی روی افق را پوشانده است: و این همان کلیسا است. ولتر بپرحمانه به مقابله با آن بر می‌خیزد و می‌خروشد: «شجاع باشید و از میدان در نروید. نور دانش از هر طرف پرده تاریکیها را می‌درد. دوران حکومت عقل نزدیک است. پس ای فیلسوفان متحد شوید تا رهبری این حکومت نوپا را در دست گیرید... من تا دم مرگ از مبارزه بزرگ خود دست بر نخواهم داشت... و تا واپسین دم حیاتم خواهم گفت و باز خواهم گفت:.... سرافعی را به سنگ قهر بکوبید* این مبارزهای است پس بزرگ، مبارزه همه آنهائی که فکر می‌کنند، بر ضد آنهائی که فکر نمی‌کنند.» (۷)

ولتر هر گاه از مسیحیت و کلیسا سخن می‌گوید، وزانت و خونسردی خود را بکلی از دست می‌دهد. در این مقام او دیگر شکاک نیست، بلکه یک پارچه شور و احساس می‌شود و در این راه چنان افراط می‌ورزد که گاه حتی برای شاگردانش نیز ملال‌آور می‌گردد، چنانکه یکی از آنها را به نام دالامیر به اعتراض وامیدارد که: «آری سرافعی را به سنگ قهر بکوبید. سرافعی را به سنگ قهر بکوبید.... صدور این فتوا از طرف کسی که سالانه و بطور مرتب مبلغ صد هزار لیره مستمری دریافت می‌دارد، بسی سهل و آسان می‌نماید، چه یک چنین شخصی خیلی راحت می‌تواند خود را از قید هر نوع تعلق و وابستگی فارغ بداند.»

نظریه ولتر در مورد مذهب بسیار ساده و بسیط و حتی مختصر و کوتاه است: به اعتقاد او خدای مسیحیان در تمام مدت هفده قرنی که بر جهان سیادت و حکومت معنوی داشت، هیچ اثر چشمگیری از خود بجای نگذاشته است و پیروان مسیحیت بعوض آنکه حامی و فریادرس بینوایان و درماندگان باشند، تمام وقت خود را به شکنجه و آزار ناباوران (کفار) و یا پیروان دیگر مذاهب و ادیان مصروف

* علامت اختصاری (Ecr. Unf.) یا (Ecrasez Infamel) که ما در اینجا معادل «سرافعی را به سنگ قهر بکوبید» برای آن قرار دادیم در بعضی از نامهای ولتر گاه پنج الی شش بار تکرار گشته است.

«کیش مسیحیت در عرض هفده قرن حیات خود جز بدی و شرارت کار دیگری انجام نداده است» از نامه ولتر به فردریک دوم، مورخ ۵ ژوئیه

نیست. پس بر بهترین هاست که در این مهم پیشقدم شوند تا دست کم بهترینها شاهد مقصود را روزی در آغوش کشند.

*

باید گفت که ولتر - چنانکه خودش هم آن را هرگز انکار نمی کند و همین امر امروزه باعث انتقادات شدید آقای هانری گیلمن (M. Henri Guillemin) در باره وی گشته است - عمیقاً هواخواه نخبگان (elitiste) می باشد: «اکثریت و قاطبه نوع بشر، مدتهایی مدید در گرداب جهالت و بله و نادانی غوطه ور بوده است. من ترجیح می دهم از یک شیر زیبا و خوش یال و دم فرمان برم تا اینکه مطیع و منقاد دویست موش دم بریده از نوع خویش باشم.»

او از کلیسا نفرت داشت، چرا که آن را عاملی عمده از برای خفقان اندیشه می دانست، اما احتمالاً قادر بود با یک پاپ فیلسوف کنار بیاید. و همچنین از نظام مشروطه نفرت داشت چرا که پادشاه وقت فرانسه به او چندان وقعی نمی نهاد، اما اگر به جای لویی شانزدهم نگونبخت، لویی هجدهم سلطنت می کرد، فیلسوف ما شاید می توانست سرانجام با او به نحوی کنار بیاید.

از نظر ولتر، سلطه یک مستبد روشنفکر - مانند: لویی چهاردهم، البته منهای یسوعیان - در مقام مقایسه و انتخاب به مراتب ارجح است تا حکومت «توده مردم»* و یا حتی حکومت شورایی که در آن بخصوص اکثریت از تهی مغزان و بیخردان باشند. زیرا، به زعم ولتر، «یک مستبد گاه چه بسا منشأ آثاری نیک می شود و حال آنکه شورای مستبدان هرگز.» و اما در آنچه که مربوط به توده مردم می گردد، به اعتقاد ولتر او حتی شایسته آن نیست که نظراتش مورد توجه قرار گیرد. چه این برافراد روشنفکر جامعه است که در جهت تأمین رفاه و سعادت این طبقه تدبیرات مقتضی اتخاذ نماید.

البته برای ولتر آنکه بیشتر معرف ملت فرانسه می باشد همین طبقه سوم است تا وجود تقدس یافته پادشاه که خود را در چهار دیواری کاخ و رسای حبس کرده، عقل خویش را به دست کشیشان داده و اراده خود را در اختیار

اشراف گذاشته است. اما اقرار به این حقیقت برای او هرگز بدان معنا نبود که ملت روزی قادر به اتخاذ تصمیم در تعیین آزادانه سرنوشت خویش خواهد بود: «منظور من از واژه ملت همانا توده عوام^(۸) است که برای گذران معیشت خود تنها دوبازوی نیرومند دارند. من تردید دارم که این طبقه از شهروندان هرگز وقت و یا استعداد آن را داشته باشند که با سواد شوند، قبل از آنکه اینان فیلسوف گردند به احتمال قریب به یقین از فرط گرسنگی جان به جان آفرین تسلیم خواهند کرد.»^(۸) نکته خوشمزای است اما به هیچ روی مردمی نیست.

دست بالا ولتر به این امر رضایت می دهد که به قول خودش پیشموران والا مقام کم کم شروع به خواندن و حتی فکر کردن نمایند (!) ولی این اصل مسلم را باید پذیرفت که نور بایستی اندک اندک در دلها فرود آید. بهر حال نوری که بدینسان در دل طبقه عوام منزل می کند، همواره تار و مبهم و ناصاف خواهد بود. به عقیده ولتر برای عوام الناس همین بس بود اگر «جای پای رهبران روحانی خود را می گرفتند و پیش می رفتند.»^(۹)

در واقع مجلس مؤسسان با تقسیم انتخاب کنندگان به دو گروه شهروندان فعال (آنهاست که دارا هستند و بنابراین حق رأی دارند) و شهروندان غیرفعال (آنهاست که فقیرند و به همین علت نه حق رأی و نه اجازه هیچ گونه مداخله در وضع قوانین دارند) با افکار ولتر در جهت یکسان و موازی گام برمی دارد. تازه هیچ بعید نبود که حتی تعداد ۲۰۰/۰۰۰ نفر انتخاب کننده هم برای گزینش هیأت مقننه از نظر موگلف «قرن لئوی چهاردهم» (Lesiecle de Louis XIV) خیلی زیاد باشد: «اینکه قاطبه ملت از یک رهبری خوب و مدبرانه برخوردار باشند به مراتب بهتر است تا آنکه جملگی با سواد گردند، چه آنها لیاقت و شایستگی با سواد شدن را ندارند (!) چهل هزار اندیشمند فرزانه، این تقریباً حداکثر چیزی است که لازم است (!)»^(۱۰)

* توده مردم (La Canaille) مفهومی تحقیرآمیز دارد.

† توده عوام (La Populace) تقریباً مترادف است با واژه توده مردم.

نمی‌شود^{۱۰} او در نوشتن نامه هجوآمیز قصیده پرکین و کتابه و منظومه نیشدار و کشنده، تبحری والا و یدی طولا دارد.

هیچ کس و هیچ چیز از گزند سخره و استهزای او مصون نمی‌ماند. برای فیلسوف بزرگ ما برپاد دادن آبرو و شهرت دگران ویا برانداختن یک نظام فکری مقدس (حال چه این نظام فکری متعلق به ارسطوی یونان باشد و چه از آن خداوند مسیحیان) از مهیجترین سرگرمیها بحساب می‌آید. خود او حتی تفاخرو مباحثات می‌کند به اینکه یک «ویرانگر بزرگ بوده واز زمره آن بزرگوارانی است که از آنچه هست مطلقاً بیخبرند ولی از آنچه نیست آگاهی تام وتمام دارند»^(۱۱).

ولتر در بهم ریختن آرامش وجدان ابلهان و کبر و غرور بانیان مذاهب وادیان نیز برآستی بی‌بدیل است، زهر او بالاخص در مقابله باحماقت بشری پایان ناپذیر می‌باشد. کاندید، انژنو، میکرومگاس و... همه افسانه‌هایی هستند اخلاقی که هر کدام حامل پیامهایی می‌باشند بس جالب و گیرا در جهت ارشاد و اصلاح مردم. به اعتقاد ولتر در این دنیا همه چیز آن قدرها هم که آدمهای خوشبین تصور می‌کنند، ایده‌آل نیست.

لینان خداکثر می‌توانستند اظهار بدارند که «همه چیز بهتر است» و باید پذیرفت که این بهتر چندان شادی آفرین و نویدبخش نیست. وقتی پانگوس، به کاندید توضیح می‌دهد که:

«تمام وقایع در بهترین جوامع ممکنه مثل دانه‌های زنجیر بهم متصل است، چه مثلا شما اگر به جرم اظهار عشق به دوشیزه کنگوند (Mlle. Cunegonde) بااردنگی

✽ «و اما مخلوقاتی هست و بمقدار نیز هستند که معمولا همه چیز را قربانی آنان می‌کنند و این مخلوقات پست و بمقدار همان توده مردمند»، از نامه ولتر به کندرسه (Condorcet) مورخ ۲۷ ژانویه ۱۷۷۶.

✽ جفرسن (Jefferson) مالک ۴۰۰۰ هکتار زمین و خداوند ۲۰۰ برده در منتیسو (Monticello) بود.

✽ افرادی چون لوفران دوپومپنیان (Lefranc de Pompignan)، ژان فررون (J. Freron)، گرسه (Gresset) و کشیش تروبله (Trublet) گواهایی شایسته بر این مدعا می‌باشند.

برخلاف آنچه که معمولا تصور می‌شود، رؤیای ولتر در مورد زعامت فکری چهل هزار اندیشمند فرزانه- رؤیایی که رنان (Renan) نیز در سرداشته و آن را تا فکر یک حکومت اندیشمندان ارتقاء داده- عمری دراز دارد. چنانکه امروزه می‌بینیم در چین و حتی در اتحاد شوروی که الگوهایی از دموکراسیهای به اصطلاح پیشرفته به حساب می‌آیند- و در حقیقت خود را دموکراسی خلق می‌نامند- قدرت، با در نظر گرفتن عدم تناسب و اختلاف بین موارد و اشخاص، عملاً در دست همان چهل هزار اندیشمند فرزانه ولتر باقی مانده است. در این دموکراسیها تنها اعضای روشنفکر حزب (چون همه مبارزان روشنفکر نیستند) می‌باشند که قدرت و حق تصمیم‌گیری درباره کلیه امور را دارند و بسیاری از آنها برخلاف آنچه علناً اظهار می‌دارند با ولتر در این نکته متفق‌القولند که «همه چیز را نشاید به عوام الناس تفویض نمود»^{*}.

اما حتی در «دنیای آزاد» هم کم نیستند کشورهای که در آن انحصار قدرت توسط یک طبقه و یا حتی از سوی یک مشت پولدار متنفذ، تکنوکرات، یا نظامی از رده بالا در زیر لعابی دموکراتیک مآبانه بخوبی نمایان است. چنانکه حتی دموکراسی بزرگ آمریکا نیز مدت‌ها بازیچه دست عده انگشت شماری از شهروندان روشنفکر و مرفه الحال قرار داشت که تنها پنج درصد تمام جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دادند. مثلاً واشینگتن و جفرسن مزرعه‌داران اشراف‌زادمای بودند که بر روی املاکشان می‌زیستند و بردگانی در خدمت داشتند^{۱۲} شاید به جرأت بتوان گفت که ولتر در «بوستون» اشرافی عصر بیکن هیل (Beacon Hill) و یا در ویرجینیای زمان پدران بنیانگذار (Peres Fondateurs) مطلقاً احساس غربت نمی‌کرد.

فلسفه ولتر دو جنبه دارد: یکی جنبه اثباتی و مثبت‌گرا که نقطه اوج و قدرت آن و دیگری جنبه انکاری و منفی‌گرا که نقطه افت و ضعف آن به حساب می‌آید. اما بدبختی اینجاست که ولتر خیلی بیش از آنچه اثبات می‌نماید، انکار می‌کند. او یک طنز نویس مادرزاد است، طنز نویسی که طنزهایش هیچگاه کهنه و ملال‌آور

از یک کاخ زیبا رانده نمی‌شدید، اگر در معرض تفتیش عقاید (انکیزیسیون) قرار نمی‌گرفتید، اگر سرتاسر آمریکا را با پای پیاده نمی‌پیمودید و اگر... حالا نمی‌توانستید کنار من نشسته و مهربای بادرنگ و پسته میل بفرمائید.» (۱۲) در واقع لایبنتز را بریشخند می‌گیرد. البته انسان در برابر بدی و شرارت خود را عاجز می‌یابد. لسیکن کاندید که سرنوشتش او را از بلایی به بلای دیگر مبتلا می‌سازد اگر به «بذر افشانی و کشت باغ خویش»^{*} سرخود را گرم می‌دارد، گناهی متوجه وی نیست.

و اما فلاسفه حق ندارند تنها تماشاگر خطاها و لغزشهای مردم باشند: «فیلسوفها بیش از اندازه ملایمند، آنها در برابر خطاها و لغزشهای مردم تنها به خنده و استهزا اکتفا می‌کنند، حال آنکه می‌بایست برای نابود ساختن آنها جداً قیام می‌گردند.» (۱۳)

«همواره بکوشید تا سرافعی را به سنگ قهر بکوبید!» این ترجیع بند بزرگ ولتر است: «هم عمده ما در زندگی بایستلی این باشد که با افعی پیکار کنیم، چه اگر این کار را نکنیم و سرافعی را به سنگ قهر بکوبیم، باید گفت متأسفانه در انجام رسالت خود [بعنوان یک فیلسوف] قصور ورزیده‌ایم.» (۱۴)

ولتر پس از پاک ساختن زمین از هر بنای کهنه، می‌خواست چنان بنیادی بجای آن پی نهد که هیچ خرافاتی را در آن راهی نباشد و در عین حال بتواند پاسخگوی نیاز فطری ما به نظم و منطق گردد. اما از بدی بخت، هر اندیشه جاه‌طلبانه‌ای در نظر او پردعا و توخالی جلوه می‌کند. مثلاً استعاره «نی‌متفکر» پاسکال از انسان - این انسان کوچک و بی‌مقدار و ضعیف و شکننده که ادعای عرض وجود هم دارد - او را به خنده وامیدارد، چه این در نظر وی بدان می‌ماند که «بچه محصلهایی بخواهند در عالم خیال بالوح و قلم خود بر دنیا حکومت کنند».

مسیحیت روی شاهزاده [فردریک دوم] بسیار حساب می‌کردم، لیکن از آن زمان که وی بر تخت شاهی نشست چنان آلوده سیاست گشت که آرمان بزرگ خود را بکلی فراموش نمود. وی هر چه پیرتر می‌شود به همان اندازه نفرتش «نسبت به افعی عمیقتر و انعطاف‌ناپذیرتر» (۱۵) می‌گردد. اما جالب آنکه در عین پیکار بی‌امان و سرسختانه خود بر ضد کشیشان و سالوسان، در برابر طبیعت و معمار بزرگ آن سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورد و در شعری زیبا این گونه می‌سراید:

«راست است که من نایب مناب پتاهسن - مدار (Saint-Medard) و فرمان او را به ریشخند گرفته‌ام، اما با این حال طبیعت هنوز برای من خالی از راز و رمزی وهم آور نیست: چرخ‌گردون ذهن مرا سخت بخود مشغول می‌دارد چه تصور این امر برایم مجال می‌نماید که برای این گردنده گرداننده‌های وجود نداشته باشد.» (۱۶)

ولتر در امر جاودانگی روان تردید دارد: «پیش از آنکه درباره جاودانی بودن روان به بحث و جدل بپردازیم، بهتر است نخست پی به ماهیت آن ببریم»، اما با این حال هیچ بدش نمی‌آید اگر ارواح می‌توانستند «بدون حجاب تن» با همدیگر در ارتباط باشند. به رغم حمله جنون آمیزش بر علیه کلیسا «هر نوع دگمی مضحک و بل شوم و بدفرجام است و هر نوع جبر و عسفی پیرامون دگم نفرت‌انگیز و ناهنجار مقید ساختن آدمیان به داشتن عقیده و ایمان از عقل و منطق بدور است. اگر توانستید آنان را فقط به داشتن یک زندگی خوب و مرفه وادار سازید، بدانید که بزرگترین خدمت را در حق آنها بجای آورده‌اید.» همچنان در ایمان خود به خدا پای بر جا می‌ماند و چنین می‌سراید:

«اینکه موجودی مرموز و ناشناخته ولی حی و قائم به

* Cultiver Son Jardin, رمز فلسفی اخلاقی ولتر که می‌توان آن را تقریباً با مضمون این بیت از بوستان سعدی مراد دانست:
بنشمنم و صبر پیش گیرم
دنیاله کار خویش گیرم.

دگم (Le dogme) در زبان فرانسه اسم است نه صفت و به معنای عقیده جزئی است، نه صاحب آن.

مبارزه بر ضد مسیحیت یقیناً بزرگترین دل مشغولی ولتر بوده است، تا آنجا که انجام این مهم را از سوی دوستان خود و در رأس آنان فردریک دوم بعنوان یک وظیفه و تکلیف می‌شناسد. همین امر موجب سرخوردگی ولتر خواهد گشت: «من در گذشته برای از بین بردن

ساده و بی‌پیرایه بر تمام نظامهای فکری و معنوی جهان تقدم داشته است. در شرایطی که ملل و اقوام مختلف دنیا زبان همدیگر را نمی‌فهمند، انسان خداشناس به زبانی سخن می‌گوید که برای تمام جهانیان مفهوم است. او بر پهنه این جهان از پکن گرفته تا کاین* برادرانی دارد یک دل و یک زبان که همه آنها را از میان فرزانه‌ترین وهوشمندترین مردمان برگزیده است. به اعتقاد وی دین نه یک رشته عقاید متفاوتی یکی دور از ذهن است و نه یک سلسله آداب و تشریفات، بلکه فقط عشق است و عدالت. کردار نیک، این تنها کیش و آئین او است. اطاعت از فرمان خدا، این تنها مرام و مشرب او است. پیرو دین محمد (ص) او را صلادری می‌دهد که: وای بر تو اگر به زیارت مکه، خانه خدا نروی. و معتقد به مسیحیت پروتستان او را هشدار می‌دهد که: بدا به حال تو اگر سفری به نوتردام دولورت (Notre- Dame de lorette) نروی. و اما وی در حالی که لورت و مکه هر دو را یکسان به ریشخند می‌گیرد، از دستگیری بینوایان و یاری ستمدیدگان لحظه‌ای غافل نمی‌ماند.» (۱۸)

خلاصه اینکه ولتر، همانند مسیحیان زمان ما، اصالت عمل (Orthopraxie) را در برابر اصالت دگم (اصول عقیدتی) (Orthodoxie) قرار می‌دهد. آنچه برای او واقعاً اهمیت دارد، کردار نیک است، چنانکه خود، ما را به راهی از قید و بند «شاخه‌های هرز و انگلی که به مرور بدور تنه درخت ازلی نشانده شده، توسط خداوند پیچیده‌اند» (۱۹) فرامی‌خواند و البته مراد و مقصود ولتر از این شاخه‌های هرز و انگل همان ادا و اطوار فریبنده مصنوع کشیشان است. اما در عین حال ما را به حفظ ایمان و اعتقاد خود به پروردگار یکتا جداً سفارش می‌کند.

«بشنو، بشنو ای خدای آسمانها، این دعا و استغاثه مرا، بشنو این ندای تضرع آمیز ولی صمیمی مرا، ناباوری من مبادا ترا ناخوش آید، چه تو به مکنونات ضمیرم نیک آگاهی، آن مدعی بیخبر ناسزایت می‌گوید و من ستایش

ذات تمام کائنات و مافیها را از عدم به هستی درآورده یا فقط ماده فناپذیر را بگونه‌ای قرار داده که خود از نزدیک و یا از فاصله دور بر سیر و تحول آن سلطه و نظارتی دقیق و مستمر داشته باشد، و اینکه روح و حیات، این مشعل غالباً تاریک و خاموش جزء یکی از حواس ما بوده و یا خارج از حوزه آنها قرار داشته باشد، بهر حال آنچه من می‌توانم بگویم این است که شما همگی زیر نفوذ و سیطره این موجود نامرئی هستید...» (۱۷)

عرفان و خداشناسی ولتر، امروزه برای ما تقریباً نامفهوم است: زیرا اگر ما مسیحی باشیم، به انجیل بایستی رجوع کنیم و نه به «معمار بزرگ». و اگر مسیحی نباشیم در نتیجه‌گیریهای قاطعانه خود دایر بر کفر و ناباوری خویش نبایستی لحظه‌ای تردید روا داریم، بطوری که می‌بایست حتی از موضع نفی‌گرا و معترضانة خود احساس رضایت و لذت نمائیم. میان مبارزه ولتر بر ضد کلیسا و روحانیت مسیحی، تا «خدا مرده است» نیچه تفاوت بسیار است.

ولتر، صاحب «لغت‌نامه فلسفی» (Dictionnaire Philosophique) خدای وحی یهود را رد می‌کند تا در عوض، خدایی «معمار» و یا «ساعتساز» را جانشین وی سازد. او حتی ابایی ندارد از اینکه اعتقاد عمیق خود را به وجود یک خدای مقتدر و مهربان، خالق کلیه موجودات روی زمین، ضامن دوام و بقای نسل آنان، کيفر دهنده رحیم گسنگاران و پاداش بخشنده کریم نیکوکاران رسماً اعلام نماید. هر چند جسارت را تا به آن حد نمی‌رساند که ببیند خداوند چگونه عمل می‌کند، می‌بخشاید و یا کيفر می‌دهد، ولی همین قدر می‌داند که «خداوند عمل می‌کند و عادلانه هم عمل می‌کند.»

آنگاه که ولتر تصویر «انسانی خداشناس» (theiste) را در «لغتنامه» خویش ترسیم می‌کند، کلامش خالی از وقار و انسجام نیست:

«او [انسان خداشناس] که در این اصل [خداشناسی] با دیگر جهانیان اتفاق نظر دارد، هیچ یک از مذاهب را که هر کدام ناقص آن دیگری است نمی‌پذیرد. دین وی قدیمترین و فراگیرترین ادیان است: زیرا پرستش خداوندی

* Lacayenne = مرکز ایالت گویان فرانسوی واقع در مصب رودخانه‌ای به همین نام (کاین) در ایالات متحد آمریکا.

است، باید آن رذیله را به جان خرید» سخت برآشفته و مثل هر مسیحی پای بند به اخلاق اظهار می‌دارد: «این شعاری است زشت و نفرت‌انگیز! حتی اگر این راست باشد که انسان در راه نیل به تقوا و فضیلت ناگزیر از تحمل رنج و زحمتی است بایستی او را همواره در این راه ترغیب و تشویق نمود... همچنانکه برای تهییج یک سرباز مثلاً به او می‌گویند: «فراموش نکن که تو از هنگ شامبانی هستی». بایستی به هر فردی از افراد بشر کراراً گفته شود: «فراموش نکن که تو اشرف مخلوقاتی.»

* Adolphe Thiers (سیاستمدار فرانسوی (۱۸۷۷-۱۷۹۷)
 Levicairre Savoyard کشیش ساوواپی در امیل اثر ژان زاگروسو که با تکیه بر روش مستقیم و صریح و صمیمی یا Professiondefol به تعلیم و تربیت امیل همت می‌گمارد.

یادداشتها

- ۱- G. E. Lessing, Eine Duplik, ceuvres, xvi
- ۲- ماخذ شفاهی.
- ۳- از نامه ولتر به کاترین دوم، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۷۷۰.
- ۴- از نامه ولتر به مارکیز دودفان (Marquise du Deffand)، مورخ ۱۸ مه ۱۷۷۲.
- ۵- از نامه ولتر به L. M. C. (؟)، نقل از قول برنارگروتویزن.
- ۶- از نامه ولتر به شاهزاده پروس، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۷۷۰.
- ۷- از نامه‌های ولتر به دالامبر (Lettres ad' Alembert).
- ۸- از نامه ولتر به دامیلاویل (Damilaville)، مورخ اول آوریل ۱۷۷۶.
- ۹- از نامه ولتر به لونگه (Longuet)، مورخ ۱۵ مارس ۱۷۶۷.
- ۱۰- از نامه ولتر به دامیلاویل، مورخ ۱۹ مارس ۱۷۶۶. «دامیلاویل با نظر ولتر در این زمینه موافق نیست؛ او معتقد است که توده مردم باید آموزش ببینند» (نقل از قول برنارگروتویزن، اثر یادشده).
- ۱۱- از نامه ولتر به دالامبر، مورخ ۵ آوریل ۱۷۶۵.
- ۱۲- سطور پایانی «کاندید».
- ۱۳- از نامه ولتر به دالامبر، مورخ ۲۶ مه ۱۷۶۶.
- ۱۴- ماخذ سابق.
- ۱۵- از نامه ولتر به دامیلاویل، مورخ ۹ مه ۱۷۶۳.
- ۱۶- از منظومه مذهبی له‌کابال (Les Cabales)، نوشته ولتر.
- ۱۷- ماخذ سابق.
- ۱۸- از مقاله Theiste، دیکسیونر فلسفی، ۱۷۶۴.
- ۱۹- از نامه ولتر به گمشیش ورن (Vernes).
- ۲۰- از نامه هجومیز ولتر به اورانی.

می‌کنم، من مسیحی نیستم، ولی این درست برای آن است که حرمت ترا پاس بدارم آنچنانکه حق حرمت تست.» (۲۰)

سی سال پس از رقم زدن سطور فوق، ولتر پا فراتر می‌نهد و با لحنی صوفی مآبانه خطاب به پروردگار عالم اظهار می‌دارد: «قلب من ممکن است گمراه شود، اما هیچگاه از فکر تو خالی نخواهد بود.»

و یا در قالب عبارتی ساده‌تر: «اگر بر فرض خداوند وجود نداشت، بر ما بود تاجدا در مقام ابداع او برآئیم.» و بدینسان می‌بینیم که ولتر در عین داشتن عقایدی ضد مذهبی و ضد کلیسایی، به وجود پروردگاری یکتا همواره ایمان دارد. حال ببینیم وی درباره انجیل چگونه می‌اندیشد؟ در این مقام گاه او را در حال ستایش حضرت مسیح بعنوان تجسمی کامل و تمام عیار از کلیه فضایل و مکارم مطرود و فراموش شده توسط کلیسا و گاه در حال تحقیر و تنزیل حضرتش تا حد یک آشوبگر و یک متعصب تنگ‌نظر (فناتیک) می‌یابیم. از این گذشته، شخصیت حضرت مسیح چندان افکار ولتر را به خود مشغول نمی‌دارد. آنچه از نظر وی مهم است برداشت و استفاده‌ای است که مردم در عمل از انجیل می‌کنند. اما افسوس که دین ولتر بیشتر با دین آقای «تیر»^{*} قرابت دارد تا با دین «کشیش ساوواپی»^۱ بی شک در سخن ملامت‌آمیزی که ولتر پس از مرخص کردن خدمتکارانش خطاب به یاران خود «دالامبر» و «کندرسه» ایراد می‌کند، اندکی طنز راه یافته است:

«آقایان، سخنان خود را بر ضد خدا ادامه دهید. اما از آنجا که من هیچ مایل نیستم امشب به دست خدمتکارانم به قتل برسم، بهتر است که آنها حرفهای شما را نشنوند.»
 جالبتر از همه آنکه در نظر ولتر کفر و بیدینی نزد حکمرانان به منزله هیولایی مهیب و کشنده جلوه‌گر می‌شود، چه به اعتقاد او «دین و ایمان به خدا در حکم لگامی است بر گردن شاهان و وزرای آنان که بدون آن اینان بصورت جانورانی مخوف و درنده در خواهند آمد.»
 ولتر در برابر این سخن دل‌سبک (d, Holbach) که می‌گوید «اگر داشتن رذیله‌های لازمه نیل به خوشبختی